

وهریک از طوایف باجلان؟ ورومی که سرازخواب غفلت برمی آوردند، بهضرب تیغ بیدریغ قطع حیات وممات ایشان را نموده، بهتنگنای عدم فرستادند. وهریک که قد راست نموده واراده فرار می نمودند، ازضرب ناوک جانستان در خاک و خون غلطان می شدند.

چون احمد پاشا چنان هنگامه قتال دید، آغاز جستن نموده، سوار مرکب غریبی باد رفتار گردیده، وبسمت آن بیابان چون باد صرصر به در رفت. غازیان بهتاقب آن لشکر بداختر روانه شده، فراریان آن بیابان را طعمه شمشیر خون آشام وکلاب بی انجام نموده، قتیل واسیر نمودند.

و در حین گیرودار احمد پاشای باجلان که سوار مرکب باد رفتار بود، از قصایای فلک الافلاک ومقدرات پرورنده آب و خاک، دست اسب آن بهسوراخ موشی فرو رفته، بدن فرمانروایی بر میان آن صحاری برهم غلتید، که نامداری ازجماعت بختیاری رسیده، سر دست آن را بهخم کمند بر بسته، بهحضور لامع النور اعلی رسانید. صاحبقران دوران آن نامدار [را] تحسین وآفرین نموده، احمدپاشا را مقید ومحبوس فرموده، بهپیرامعلی بیگ مروی سپردند.

وایلات واحشامات وبرخی که در آن نواحی توقف [داشتند] واكثر در حرکت بودند، همگی اسیر پنجه تقدیر گردیده، اسیر و قتیل دست نامداران شیرگیر گردیدند. و صاحبقران زمان در آن روز فرح اندوز با طالع مسعود داخل سراپرده احمد پاشا گردیده، اموال واسباب واثاث البیت آن طایفه را برغازیان ظفر همعنان قسمت فرموده، اسرای طایفه رومیه وباجلان وقرایات وزنگنه را کوچ داده، روانه دیار خراسان نمود، که رفته در محال داراللطنه هرات سکنی نمایند.

برخی که در جبال وصحاری متفرق بودند، حسب الامر اعلی بهنفاذ پیوست، که سرخیلان و ریش سفیدان آن طایفه رفته، فراریان را دلالت نموده، به دربار والا حاضر نمایند.

نظر به فرمان واجب الادعان کدخدایان مذکور بهمیان ایلات رفته، همگی را مطمئن خاطر نموده، به خاطر جمعی تمام بدرگاه گیتیستان حاضر نمودند. ونواب صاحبقران کمال مراعات ومهربانی درباره جماعت مذکوره نموده، مقرر فرمود که در مکان ومقام قدیم خود رفته سکنی نمایند.

وبقدر چهاربنتج هزار نفر از آن جماعت ملازم گرفته، مأمور رکاب گردانید. وچند یوم در آن حدود توقف فرموده، بنه وآغرق واحمال و انتقال نیز وارد گردید.

چون [چند] روزی در آن حدود رحل اقامت فرمود، دراین [وقت] بهسماع امنای دولت والا رسانیدند که: کوهیگی کردیزیدی درمنزل بهروز حسب فرمان احمد پاشای بغدادی با موازی دوازده هزار کس آمده، که در محافظت عرض راه اشتغال ورزد. بندگان صاحبقران بنه وآغرق را گذاشته، باباخان چاپوشی را با موازی هفت

هر رانفر پیشرو و مقدمهٔ سپاه نموده روانه فرمود.

۵۳

توجه موكب فيروز صاحبقرانی به سمت بهروز و تنبيه نمودن كوه‌بيگي و بيان وقايع كركوت

چون به توفیقات جناب صمدیت الهی جمیع امورات و مهمات نواب صاحبقرانی یوم بیوم در تزیید و تضاعف بود در این اوان فیروز بنیان بندگان صاحبقران ارادهٔ تسخیر بغداد نموده [بود] که مقدمهٔ جمعیت کوه‌بیگی [به عرض] رسید. باباخان چاپوشلو بهایلغار روانهٔ آن حدود گردیده. و بندگان صاحبقران خود نیز متعاقب باموازی دوازده هرارکس ایلغار نموده عازم آن حدود شد.

و از آن جانب نیز کوه‌بیگی از نواحی بهروز با موازی سه هزار نفر در صحن چمن آن منازل نزول نموده، تنهٔ غازیان خود را به اطراف و توابع متفرق نموده، ایلات و احشام را کوچ داده روانهٔ بغداد نمود. و لشکریان متفرق گردیده، در صحاری و جبال به عیش و عشرت اشتغال داشتند، و از رهگذر عساکر اقدس بالمره خاطر جمع و مطمئن خاطر بودند، که در نیمهٔ روز باباخان سردار با غازیان شیر شکار بر سر آن جماعت تاختن آورد.

و کوه‌بیگی مردی بود مردانه، و شیری فرزانه. از غایت تهور و دلیری اندیشه از آن لشکر ننموده، در ساعت کسان خود را به اطراف خود جمع نموده، به ضرب گلولهٔ تفنگ جمع کثیری از آن طایفه پر نام و تنگ را برخاک افکند. و سپاه باباخان را از میان سنگر خود به خارج اردو دوانیدند.

و در حین گیرودار که علم فتح نمون امیر تاجدار و آن خسرو عالمقدار نمایان گردید، چون چشم آن بر قامت آن شهریار افتاد، لرزه بر اعضای آن راه یافته، موازی یکهزار نفر از دلاوران نامدار خود را برداشته، و به سمت آن [کوه] به در رفت.

چون باباخان چاپوشی بدان نزدیک بود، با جمعی از نامداران ظفر آیین تعاقب کرده، و جمعیتی [را] که با آن همراه بودند متفرق و قتل نموده، کوه‌بیگی به ضرب ناوک جانستان موازی بیست نفر از دلاوران قزلباش را هلاک و مجروح نمود.

چون [آخرین] تیر از ترکش آن تهی گردید، همی بر تکاور زده، و به جبال آن حدود عازم گردید. از قضای فلکی و مقدرات لم یزلی یک نفر از فراریان که مضرب و پزیشان شده بود، در هنگام دوانیدن مرکب، کلهٔ مرکب آن بر کلاه مرکب کوه‌بیگی آمده، هر دو سر به سر خورده در خاک ممرکهٔ میدان غلتیدند. آن نامدار در آن محل نکبت مال از جا جستن کرده، و چند قبضه طپانچه که با خود داشت در دست گرفته،

به محافظت خود مشغول شد.

در این وقت باباخان سردار متعاقب آن رسیده نمره کشیده گفت: تورا به چهاربار سفا و مردان باوفا قسم می‌دهم، که عبت خود را مرتکب قتل خود نموده، مرا برادر باش. آن نامدار قبول این معنی را نموده، اسلحه و یراق خود را انداخته، و باباخان مقرر فرمود که پیش آمده، کوهیگی را سوار نموده، عازم حضور ساطع النور اقدس نمود. و بعد از ورود به حضور صاحبقران حسب الامر مقرر گردید، که کوهیگی را پیرامعلی بیگ مروی که یوزباشی غلامان بود، برده محبوس نظر دارد، که هر گاه خدمت باطن آن به صافی طویت قرار یابد آنرا مرخص مقصد فرموده، به حکومت دیار کردیزیدی سرافراز نماید.

و صاحبقران جهان در آن روز در نواحی بهروز سراقی جاه و جلال به اوج اقبال افزاشته، و اموال و غنایم بیکران که نصیب غازیان گردیده بود به انعام ایشان مقرر، و دوسه یوم در آن حدود توقف فرمود، تا اینکه بنه و آغرق و تنمه غازیان وارد اردوی کیوان پوی گردیدند.

اما راوی ذکر می‌کند: غازیان شکست خورده، به خوف بسیار و ندامت بی شمار، اکثری که جان به ساحل نجات رسانیده بودند، وارد خدمت احمد پاشا والی بغداد گردیده، چگونگی ورود ممنت نمود صاحبقرانی و شکست یافتن خود و گرفتار گردیدن کوهیگی را عرضه داشت درگاه پاشا نمودند. چون از مقدمه مطلع گردید، خوف و رعب بسیار بدان پاشای والاتبار راه یافته، به اطراف و نواحی ولایت قلمرو خود چاپاران روانه فرمود، که در هر جا و هر مکان که جمعیت بوده باشد، به زودی وارد حضور کردند.

در اندک فرصتی موازی شصت هزار کس در دارالسلام بغداد مجتمع شده، برچو باروی قلعه را مجدداً مقرر فرمود که تعمیر نموده، در تدارک محاربه اشتغال ورزیدند. اما امیر صاحبقران چند یومی در آن حدود رحل اقامت انداختند. در این وقت به سمع اقدس رسانیدند که حاکم کرکوک با نخوت و غرور در کاخ دماغ آن متصاعد گشته، و جمعیت خود را فراهم آورده، و در قلعه خود سکنی دارد. و اکثر اوقات با جمعیت خود بیرون آمده، به نواحی خرمارود قشون خود را جلو می‌دهد. و قریب شصت هزار مرکب بدرفتار که از سلطان روم است، در آن نواحی در جرا می‌باشند. و از استران بدرفتار و شتران کوه کوهان برق کردار، چندان در آن بیابان وفور دارد، که شرح آن به زبان قلم راست نمی‌آید.

صاحبقران زمان با خود اندیشید که چون قدم به سرحد بغداد می‌گذاریم، هر گاه حاکم کرکوک را تنبیه نماییم، دلیری تمام در آن بهم رسیده، چاپاران و تجار و مترددان اردوی معلی راه گاه باشد مانع عبور آنها گردیده، ایذا و مضرت رساند، و اختلال در ارکان سلطنت راه یابد.

بنه و آغرق را در آن حدود گذاشته، با موازی چهارده هزار کس به صوب معسکر

مخالفتان در حرکت آمده، و در هیچ مقام نیاسود، و کوچ بر کوچ در طی مسافت مبالغه فرمود. و به ملتظنه و آیین بر سر مخالفان روانه گردید.

واز آن جانب سلطان مراد که حاکم آن نواحی بود، در آن روز فتنه اندوز با جمعیت خود بیرون آمده، در دوفرسخی، کرکوک^۲ به بیزه بازی و تیراندازی مشغول گردیدند. که ناگاه چشم آن سپاه بر عاقر نصرت مستگاه افتاده به یکجا جمع شدند. و از استعداد و آراستگی آن سپاه رعب و هراس برضامیر آن جماعت استیلا یافته، از توقف خود نادم گشتند. اما فایده بر آن مترتب نگردید، و ناچار بر ثبات اضطراری اقدام نموده، خویش را محاط گرداب بلا دیدند.

و سلطان مراد حرکت المدبوحی به عطل آورده، به آراستن سپاه خود پرداخت. و از طرفین ناله نای رزمی و نفیر کوس حربی مبارزان نامی و سهیل اسبان کاری از ذروه سپهر برین گذشته دلیران طرفین بر مراکب نشسته قاصد حیات یکدیگر گردیدند.

لمؤلفه

ز هر دو طرف فتنه بالا گرفت	زمین کم شد و آسمان جا گرفت
چنان گرد شد در زمین و زمان	هوا نیلگون شد، فلك شادمان
سر سروران گشت فرش زمین	قضا کرد بر کار خود آفرین
یکی را کند سرور روزگار	یکی را دهد تاج گوهر نگار
بازد دوتا لشکر بیکران	کنند هر دو را مهربان جهان
بیکدم کند فتنه ای آشکار	شود کشته چندین هزاران سوار
غرض آن دوتا لشکر نام و تنگ	بگردند جهان را به خود همچو تنگ
تو گویی که ظلمت شده آشکار	نمانده به گردون گردان قرار

صاحبقران زمان طایفه افاضه را مقرر فرمود، که حمله بدان گروه خسران برود. بنای ثبات و قرار ایشان را در نیم ساعت نجومی بنات النعش وار پراکنده و متفرق نموده، شکست فاحش بدیشان داد، که اکثری کشته و برخی اسیر گشتند. سلطان مراد با ندامت بسیار و خوف و رعب بی شمار خود را به قلم کرکوک انداخته، متحصن گردید.

و صاحبقران زمان در آن حدود خیمه دوسری برپا نموده، به غازیان غضنفر شعار مقرر فرمود، که ایلخیان و اشتران و استران آن صحاری و جبال را به یکجا جمع نمودند، و به صحابت معتبرین روانه سمت همدان و کرمانشاه و لرستان نمود، که در بیلاقات آن نواحی در جرا بگذارند.

و دیگر موکب جهانگشا متعرض گرفتن قلم کرکوک نگردیده، از آن نواحی در حرکت آمده، روانه بهروز گردید.

و در ورود آن سرزمین تدارک غازیان و سرهنگان را حسب الواقع دیده، و به جهت مایحتاج، ارقامات به نواحی خراسان و عراق و فارس و خرم آباد و تبریز قلمسی فرمود که: اسب و اسلحه و ملبوس بسیار از نواحی مذکور آورده در همدان منبر نمایند.

که گاه باشد در گرفتن قلمه بغداد تمویقی به وقوع انجامد، و احتیاج و معطلی به جهت ضروریات نداشته باشند. و مداخل و مخارج نقدینه ولایات را نیز مقرر نمود، که آورده در آن نواحی تحویل خزانه داران سرکار نموده وضبط نمایند. و حسب الواقع تدارک مایحتاج سساله را ارقام به ولایات بعیده صادر گردیده، که در آن حدود جمع آوری نمایند. و استادان توپریز را نیز قندغن فرمود که موازی یکصد عراده توپ و خمپاره در قلمه همدان ریخته طیار نمایند.

چون خاطر جمعی کامل حاصل فرمود منجبان و اخترشناسان را مقرر فرمود که ملاحظه ساعت نموده در محل مرغوب با عساکر فیروز مآثر که موازی یکصد و بیست هزار نفر ملازم رکابی سوای یتیم و انانث و اردو بازاری در رکاب اقدس [بود]، عازم و روانه بغداد گردید.

۵۴

در ذکر یورش فرخنده روش نواب کامیاب صاحبقران نادر دوران به سر دارالسلام بغداد و محاربه اول با احمدپاشا و شکست خوردن از تقاضای عالم کون و فساد

چون همواره همت و الانهت بندگان صاحبقرانی به تسخیر و تصرف ولایات محرومه عالم مصروف بود، و از توجهات و شفقات خالق کون و مکان یوم بیوم احوال خیرمآل در تزیید و تضاعف بود، در این وقت به دولت و اقبال با عساکر نصرت اتصال از منازل مذکوره در حرکت آمد، و روانه بغداد گردید.

و باباخان چاپوشی را با خانعلی خان کولان موازی شش هزار نفر داد، که در منازل پیش سپاه به امر قراولی اشتغال داشته، و هرگاه جمعیت هم بهم رسد، در دفع آن کوشیده، لوازم پاداری را به عمل آورده، در آن نواحی سکنی نموده، عرض نمایند. چون وارد منازل بلاو رود گردیدند، از آن جانب نیز حسب الامر موده احمدپاشا، درویش پاشا با موازی دوازده هزار نفر آمده در عرض راه به قراولی اشتغال داشت که از آن جانب علامات فیروز آیات غازیان قزلباشیه نمودار گردید.

درویش پاشا چون نظاره آن لشکر ظفر منظر را ملاحظه نمود، و قلیل به نظر آن درآمد، غازیان خود را تحریک سواری نموده، در مقابل نامداران قزلباشیه صف قتال وجدال را بیاراست. باباخان چاپوشی [هم] غازیان خود را دو دسته نموده، از جانب دست چپ مخالف خود، و از جانب دست راست خانعلی خان کولان حمله نموده، و به ضرب شمشیر جانستان و نیزه افعی شان صفوف معرکه قتال را درهم شکسته، در [یک] ساعت نجومی سلك جمعیت آن گروه را درهم شکسته، تمامی زوی به دیار ادبار آوردند.

و به سمت بغداد رفتند.

و در هنگام فرار یک نفر از نامداران چاپوشی متعاقب درویش پاشا رسیده، به یک ضرب شمشیر سر آن را از قلعه بدن جدا نموده، معاودت به خدمت سردار عظیم‌الوقار نمود. باباخان احسان زیادی بدان نموده، و خود متعاقب لشکر شکست‌خورده، تا چهار میل راه [آنها] را قتل و اسیر نمود.

و چند نفری از آن طایفه مجروح و زخم‌دار به هزار فلاکت و ادبار به حضور احمد پاشا وارد گردیدند. چون از اختلال احوال غازیان خود مطلع گردیدند، که به‌مجرد [تسامد با] قراول فیروز دستگاه شکست فاحش به غازیان آن رخ داده، سکنه آن دیار را به بروج و باروی قلعه خود فرمان داد، که آلات و اسباب محاصره را بردور آن قلعه چیده منحصر گردیدند.

و بقدر سی‌هزار نفر از غازیان رومیه را مقرر [داشت] که در کنار شط بغداد در محافظت مشغول باشند، که هرگاه اردوی قزلباشیه در کنار شط خواسته باشند از آب عبور نموده به آن طرف بگذرند، [ممانعت نمایند].

و خود در قلعه جدید بغداد که در این روی آب بود، و قلعه استحکام داری است، و سه‌هزار توپ‌دارد، قرار گرفت. و چگونگی ورود سعادت نمود نواب گیتی‌ستان را عرضه داشت بایه سریر سلطان روم نمود.

و از آن جانب صاحبقران زمان منتظر خبر باباخان می‌بود، که مقارن این انتظار سر درویش پاشا را به‌نظر کیمیا آثار رسانیدند. چون آن حضرت از وقوع فتح و نصرت اطلاع یافتند، آن را به اشتاق خسروانه نواخته، در کمال مسرت به اقبال و شوکت کوچ بر کوچ عازم دارالسلام بغداد گردیدند.

چون باباخان در همه‌جا پیشرو سپاه فیروز دستگاه بود، با عساکر نصرت‌شعار خود آمده در دوفرسخی بغداد در کنار شط به فرموده صاحبقران زمان نزول نمود. و بندگان صاحبقران به آراستگی تمام با سپاه نصرت فرجام، که به چندین دسته قرارداد بود، فوج فوج و دسته به‌دسته قبل از حرکت خود روانه شط نمود، و تا مدت سه‌یوم آن لشکر ظفر اثر بلوک بلوک آمده، در منازل مذکوره نزول می‌نمودند.

و روز دیگر بندگان دارا دربان با سپاه فراوان در نهایت آراستگی در حرکت آمد، که چشمه خورشید را سه ستور نامداران چون شب قیبرگون تیره‌وتار گردانید، و آمده در سرایر نادر تزلزل اجلال فرمود. و چون احمد پاشا آن جمعیت و کثرت را مشاهده نمود، زهره در قلب آن آب گردید.

چون چند یومی بندگان سپهر مقدار به شوکت و اقتدار سرایرده و یارگاه به اوج مهر و ماه افراشته، بر کیفیت و فور عساکر رومیه مطلع گردید، به‌سمع همایون رسانیدند که: قریب سی‌هزار نفر از طایفه مذکوره در کنار شط آمده، در محافظت مشغول‌اند.

حساب الامر اقدس مقرر گردید که: استادان و معماران صاحب وقوف طرح‌جبری طیار نمایند، که به آسانی از آب عبور توان نمود.

و خود با امرای عظام و کارکنان دربار سپهر احتشام و دوسه نفر از عمده سرکار

خاصه شریفه سوار شده، به دورقلعه بغداد به عنوان نظاره گشت نمودند، و در گرفتن آن قلعه هرچند تفکر نمودند، چاره‌ای بر آن مترتب نگردید. لابد و ناچار چنان ملاح دیدند، که اطراف و نواحی آمد و شد مردم را مسدود نموده، شاید به علت عدم آذوقه از شدت قحط و غلا قلعه مذکوره چون دارالسلطنه هرات به تصرف اولیای دولت قاهره درآید.

به همین اراده معاودت به اردوی کیوان پوی نمود. و آن شب را به استراحت پسر برده، در بیرون آمدن آفتاب عالم‌تاب پندگان عالیجناب به سریر نادری برآمده، مقرر فرمود که تجاران و درودگران و کشتی‌سازان را حاضر نمودند. و یاریگ‌خان توپچی باشی را قدغن فرمود که بزودی موازی یک هزار فروند گمی^۲ و اسباب جر را آماده و مهیا نمایند. و در اطراف و نواحی بغداد باغات بسیار از اشجار خرما و فور داشت، درختان باغات را قطع نموده، به ساختن گمی اشتغال ورزیدند.

و مقرر فرمود آنچه در میان [سپاه] غازیان آب‌باز که بوده باشد انتخاب نموده، به نظر اقدس رسانیدند که به آن طرف آب عبور نمایند. نظر به فرمان واجب‌الادعان از غازیان مروی قریب به چهل نفر آب باز عالیشان شاه‌قلی‌بیگ انتخاب نموده، به نظر اقدس رسانیدند. چون تدارک مشک و روغن و زنجیر و سایر مایحتاج را در نواحی همدان و اصفهان دیده بودند، آب بازان را مقرر فرمود که از آب گذشته در آن طرف میخها و چوبهای ستبر به زمین استوار نمایند، که ریسمانهای جر را برده بدان بسته معاودت [نمایند]. چون آب بازان خود را به آب افکندند، و به آن طرف رفته به ساختن میخ و نصب نمودن چوبهای ستبر اشتغال ورزیدند، طایفه رومیه مخبر گردیده، خود را به کنار شط رسانیدند. جماعت آب‌باز خود را به آب افکندند، به این طرف عبور نمودند. پندگان سپهر مکان از این مقدمه مشوش احوال شده، مقرر فرمود که جمعی از اعراب آن حدود را به نظر اقدس آورده، استفسار عبور از آب نمودند. عرض نمودند که سه چهار میل راه بالاتر از مکانی که ترول اجلال دارند، گذرگاهی است مشهور به ینگجه، و در غایت آسانی عبور از آنجا میر است.

پندگان صاحبقران با باخان سردار را ده هزار نفر از نامداران و بهادران قزلباشیه و افغان دادند، که در نیمه شب روانه آن حدود گردد.

امام‌وری‌خان قرقلو که از معتبرین طایفه جلیله افشار بود، نواب صاحبقران رخوت ملوکانه خود را با جیتقه صاحبقرانی بر سر آن نصب نموده، مقرر فرمود که در خلوت بر بالای صندلی مرصع نادری قرار گرفته، چنان نماید که احدی از رفتن صاحبقران مطلع نگردیده، افشای این راز نشود.

و در نیمه شب با نامداران مقرر عازم گذرگاه مذکور گردید. بعد از ورود بدان نواحی، غازیان ظفر فرجام بر مراکب تیز رفتار در آن بحر زخار چون بط شناور شده، از آن شط گذشته به سرعت عازم ینگجه بغداد گردیدند.

در ورود مقابل اردوی ظفر شکوه آنقدر توقف فرمود، که علم زرین آفتاب جمله محروسه آفاق را بهلقای لوای خود مزین نمود، و ملطمت شعاران روی زمین و نامداران خشمگین از خواب مستی درآمده، سوار مرکبان تیز رفتار گردیده، روی به وادی فرار نهادند.

اما احمد پاشا به عادت هر روزه چند نفر از قراولان خود را روانه کنار شط نمود که از چگونگی حالات صاحبقرانی اطلاع حاصل نمایند که چشم ایشان بر آیات فیروز علامات نادری افتاد، که از آب مذکور بدان حدود عبور نموده بودند، و کنار شطرا تصرف نموده، به دفعات کسان خود را از آب می گذرانیدند.

حقیقت عبور آن را به احمد پاشا نمودند. در دم بقدر سی هزار نفر از غازیان رومی و شامی و اعراب و غیر ذلک را به سرداری مش پاشا روانه خارج قلعه نمود، که رفته به محاربه مشغول شدند.

صاحبقران دوران در کناره شط در حین ورود، حصن حصین و سنگر متین مرتب ساخته، و در ورود عساکر رومیه در خارج سنگر نزول کرده، در مقابل لشکر مذکور مفوف قتال و جدال را بیاراستند.

و از دو جانب صدای گوس و گورگه و ولولله کرنا و نغیر و سورن غازیان والله الله مبارزان و داروگیر میدان مسموع ساکنان سپهر مستدیر شده، در حال دلیران تیز چنگ و جوانان با نام و ننگ از طرفین کمیت و سمت تیز رو را به هم میزستیز سراسیمه گردانیده، خارخار تعلقات جهان بی ثبات را به آتش تیز مردی و مردانگی نابود و مفقود داشته، قدم در مضار کارزار نهاده، آنگاه تیغ و سنان گین بر یکدیگر آزموده صیت جرات و جلالت در عرصه گیتی انداختند. سنان برق آسا در آن روز قیامت انما از شعله غضب منتقم جبار، تیغ و خنجر جانستان در آن معرکه محشر نشان بر قرق و جگر مبارزان از ترول حوادث آسمانی مظهر، خنجر لامع برهانی مفسر «انت الباقی و کل شئی هالک»، گرز هایل از صدمه دلاوران قاتل معبر کیفیت عذاب اعظمه مالک، تیر مرگ تاثیر چون ناوک غمزه خوبان در هرای ناتوانی در خاک و خون آغشته، اسلحه آشفته راهنمای سرگشتگان وادی خلاف گشته، تفنگ مرگ آهنک از فضای هدم و مرگ فجاه خبر می داد، ضربزن مخالف شکن روزهها بر بنای طلسم نمای پیکر پر محن می گشاد.

القصه سر کرده گان و سرخیلان سپاه صاحبقرانی از قبیل باباخان و غنی خان و شیدقلی سلطان و رضاقلی خان کینک لو بر میان جنود مخالف تاخته یا یکدیگر بر آمیختند، و چابکسواران رزمجوی و سبک روحان تندخوی از طرفین قشون شجاعت و نام آوری و جلالت و دلاوری بر یکدیگر عرض نموده، نقد حیات از مخزن ابدان هم می ربودند. در اثنای داروگیر و استعمال تیغ و تیر، آثار ضعف بر گروه میمنه میمنت نشان صاحبقرانی ظاهر گشته، غازیان و نامداران قزلباش یا بر عقب نهاده، تا کناره شط بغداد آمده، پشت به دریا کرده، به انداختن تیر تفنگ اشتغال ورزیدند.

چون امیر صاحبقران چنان ضعف از غازیان قزلباش ملاحظه نموده نمره کشید که: ای دلاوران افغان امروز روز مردی است، و محل پایداری است، که در مجادله

هرگاه از شما کوتاهی به ظهور انجامد، نه قزلباش و نه افغان از این بحر بی پایان نجات خواهد داشت. هرگاه در این روز جلادت از شما ظاهر شود، همگی شمارا در میسان همسر و همدوش سرافراز و ممتاز روزگار خواهیم نمود.

چون غنی خان افغان آن نوازش بیکران از حضرت صاحبقران ملاحظه نمود، دردم با موازی یکهزار نفر غازیان افغان خود را از مراکب به زیر افکنده، دامن یلسی بر کمربند پر دلی استوار نموده، دوراندازهای مرگ آهنک را بر سر دست گرفته، به انداختن مشغول شدند. و به هر دفعه که آن نامداران به روی رومیان گرفته می انداختند، موازی یکهزار نفر چون برگ خزان از اشجار زمستان بر زمین می افکندند.

چون يك ساعت تجوی آن پاداری از آن شیر مردان ظاهر شد، و از آن طرف آب سرداران سپاه و غازیان کینه خواه توپهای رعد نشان را بر میان عساکر رومیه آتش می دادند. برخی از مبارزان عرصه کارزار خودداری ننموده، با مرکب به آب زده، برخی در غرقاب فنا [افتاده]، و بعضی بدان حدود گذشته خود را به خدمت صاحبقران می رسانیدند.

چون بقدر یکهزار نفری وارد حضور ساطع النور اعلی گردید، امیر صاحبقران خود را از بالای مرکب به زیر انداخته، روی نیاز به درگاه بی نیاز نموده، گفت، لمؤلفه الهی رحم کن بر حال زارم به لطف چون تویی امیدوارم ز عزلت سرفراز عصر کردی بر سر تجدید پر از نصر کردی گیاه خشک بودم من به عالم ز آب رحمت گشتم خرم از این خرم سرای نیکبختی میفکن بالا دیگر تو به سختی ترحم کن به بخت و از گونم از این گرداب غم آور بروم اگر لطفت نباشد شامل حال نیاید سایه من هم ز دنبال تمام عزت از تو خواری از توست کسی کافتاده باشد یاری از توست به هر امری که هست آغاز کارم به انجامش ز تو امیدوارم

جبین فلک فرسای خود را بر زمین ساییده، عرض حاجات و مدعیات خود را از درگاه احدیت نموده، به تأییدات سبحانی با جمعی از مبارزان نامی مانند شیر غران و نهنک دمان سمند جهان نورد را به جولان در آورده، بسیاری از مخالفان را از پشت زین سایه وار بر سطح زمین [نقش] گردانید، و بقیه السیف را به زخم دورباش سان و تیغ جانستان از پشت مرکب به زیر آورد.

در آن حال تیری از سرینجه تقدیر بر مرکب صبارفتار حضرت صاحبقرانی آمده، از رفتار بازماند. اما در ساعت یکی از شجاعان ملازمانش جنتیتی صبا رفتار به آن فارس مضمار کارزار رسانید، آن نظر یافته حضرت پروردگار صاحبقران زمان در کمال جلالت سوار شبذیز پرستیز گردیده، متوکلا علی الله بدون تأمل و اندیشه آن خریدیشه دست به بقایمه شمشیر و به معاونت غنی خان افغان مرتبه دیگر بر مخالفان حمله بردند، و با صدعات حملات متواترانه معاندان را مغلوب ساخته، آثار اقتدار به ظهور آوردند. و از جانب مخالف نیز گروه انبوه به معاونت ممش پاشا آمده، حربی در نهایت صعوبت

دست داد، که تا بهرام خون آشام در این فلك مینافام [بودم] چنان مجادله‌ای مشاهده نمودم، و رستم ناستان و اسفندیار زمان چنان هنگامه قتال اندیشه ننموده.

اما صاحبقران زمان، تکیه به عنایت ایزد منان نموده، خود به نفس نفیس و ذات میمنت انیس، دست بر قبضه عمود خارا انگیز و حمله بدان گروه خسران پژوه نمود. لمؤلفه به غرض درآمد چو شیر زبان چو رعد خروشان و برق معان به دستش عمودی چو کوه گران که کوبد سر سروران جهان از آن تکمه قبه آن عمود به در و به الماس و یاقوت نشان فروزان از آن اختر و مهر و ماه به جنبش درآمد چو شیر زبان به هرسو که رو کرد آن شهریار به فرق هر آن کسی که زدیک عمود سپاه مخالف گریزان شدند دلیران و گردان فیروز جنگ بکشتن ز رومی هزاران هزارا چنان شورش کسی ندارد نشان غمی خان افغان در آن کارزار به تحسین او، شه زبان برگشاد

القصه از ضرب عمود صاحبقران و تفتنگ افغانیان ارکان احوال طوایف رومیه تزلزل یافته، اما در نهایت صعوبت در مجادله و محاربه کوشیده، لوازم مردانگی ظاهر می‌ساختند.

و در آن روز فتنه‌اندوز، احمدپاشا خود به بلندی برآمده، به نظاره مشغول گردیده، زبان بدین مقال گشوده، به‌امرا و اعیان گفت و تقریر می‌نمود که: خراب شود خراسان، و آباد شود، که همیشه اوقات سام نریمان و رستم ناستان به‌بار می‌آورد! حقا و ثم حقا که نادر دوران است، و صاحبقران زمان است! گفته و تحسین می‌نمود.

در این وقت نسیم فتح و ظفر بر پرچم ازدها پیکر وزیدن آغاز نهاده، غازیان رومی طاق صدمه غازیان جلالت نشان نیاورده، روی از مرگه تبرد برگردانیده، به سمت کهنه بغداد راه فرار پیش گرفتند.

و صاحبقران زمان از غضبی که بدان مستولی گردیده بود، غازیان و نامداران را تحریک به گرفتن کهنه بغداد نمود. و در آن هنگامه قتال و شورش شمشیر ظفر مال، نامداران قزلباش و دلیران نصرت تلاش خود را به دروب کهنه بغداد رسانیده، جمعی از رومیان که به استحفاظ دروب و بروج اشتغال داشتند، از شمشیر جانستان و ناوک‌پران و تفتنگ غارت دین و ایمان غازیان ظفر هم‌عنان طاق نیاورده، دروب و بارو را افکنده، به‌جانب بغداد جدید رو آوردند.

و نامداران لجه شجاعت و دل‌وران با استقامت آندیشه از حرب و گلوله ننموده،

خود را به میان آن قلمه گرفتند. و هر چند غازیان رومیه لوازم پاداری و سعی و جهد ورزیدند، غازیان قزلباش اندیشه از هجوم لشکر اعدا ننموده، از اطراف قلمه بغداد هجوم آورده، در و دیوار بست آن قلمه را به ضرب بیل و کلنگ خراب نموده، خود را به میان حصار گرفته، در هرجا و مکانی که طایفه بنگدادی سنگر بسته بودند، در نیم ساعت نجومی برهم شکسته، سلك جمعیت ایشان را چون ستاره بنات‌النس پراکنده ساخته، مرهای راه و سرگذرگاهها را تصرف نمودند.

و طایفه رومیه فرار نموده، خود را به روی جبری که به بغداد جدید می‌رفت گرفتند. متعاقب غازیان قزلباشیه خود را رسانیده، به قتل آن طایفه مبادرت نمودند.

مؤلفه

چنان فتنه‌ای کسی ندارد نشان
از آن شورش فتنه واژگون
ز گرد و دخان [بسته] راه فغان
سروست مردان و مطلق صغیر
یکی نوحه می‌کرد بحرای پدر
یکی یاد فرزند و زن می‌نمود
یکی غرقه خون پر انقلاب
چنان وحشتی شد در آن روزگار
از آن گیرودار و از آن [] داد
همی گفت با غم که بغداد بود
چرا نادر عصر، کردی خراب
چنین گفت گردون پر عثوم‌ساز
یکی را کنم شاه جشید فر
یکی را سلیمان دوران کنم
تو را من نمودم [چو] شداد عاد
هزاران چون تو شه شهریار
در این دم گریدم یکی پاک‌تراد
به گیتی شده نادر نادران
بدان چند روزی مدارا کنم
به آخر چو تو زیر خاکش برم
چنین است آیین این زال پیر
ز آصف همین يك سخن گوش‌دار

در آن روز قیامت شور، غازیان قزلباش در قتل و غارت بغدادیان کوشیده، همگی آن جماعت را طعمه شمشیر آبدار آتش‌کنار نمودند. جمعی که هجوم بر سرجرر نموده بودند از بسیاری و فور جمعیت، اقبال ابد مال نادری در حرکت آمده، و بحر ادبار رومیه به تلاطم درآمد، جسرکه [آنرا] به زنجیرهای قوی استحکام داده بودند، از تقدیرات

نگشتی زمین فرق از آسمان
زمین و زمان شد چو دریای خون
زمین رفت از غم ابر آسمان
فتاده ز زخم سنان و ز تیسر
یکی داد می‌کرد بهر پسر
یکی داد می‌کرد ز چرخ کبود
یکی را شده دیده ودل کباب
که گردون افلاک شد بیقرار
به جنبش درآمد [] شداد عاد
ز عصم الی حال آباد بود
مگر پادشاهی تو یا بی حساب
کنم هر زمان من یکی را به ناز
یکی را کنم خسرو دادگر
یکی را چو فرعون و مروان کنم
بدادم ز تخت یکی را به باد
بیاورده‌ام من در این روزگار
ز آدم الی دم ز مادر نژاد
شدم من همیدون بدان همخان
به اقلیم عالم دلارا کنم
به خورد خر (؟) مار و مورش دهم
گاهی شهد بخشد گهی زهر تیر
منه دل به این چرخ مردم شکار

ازلی از هم گسیخته، طایفه مترددین همگی غرقاب فنا و خوراک ماهیان دریا گردیدند، چون راه گریز به غیر از صدمه شمشیر تیز ندیدند، تمامی صدای الامان به گند مینامان رسانیده، به عجز و تضرع فریاد داد و بیداد برآوردند.

چون مقدمه گسیختن [جسر] گوشتزد صاحبقران گردید، بهزاری و عجز آن طایفه ترحم نموده، به چاوشان بلندآواز و جارچیان دمساز مقرر فرمود، که قدغن نمایند که از قتل و غارت دست کشیده، به خاطر فیض مآثر امام نائم حضرت امام موسی کاظم (ع) مترض طایفه مذکوره نگردند.

در دم فرمان والا را به اهالی و اعیان غازیان رسانیده، تمامی دست و چنگال خون آلود از کشش آن طایفه کشیده، اموال و غنایم از حد و حصر [بیرون] برای خود کسب نموده، واسرای آن دیار را بخشیده، عیال و اطفال آنها را به دست ایشان سپردند، و کوس و گورگه برای فتح و تسخیر آن قلعه به نوازش درآوردند.

و در آن روز، صاحبقران زمان غنی خان افغان را سه دست خلعت متعدد شفقت فرمود، و یک هزار تومان موجب داشت دوهزار دیگر بر آن بیفزود. و جمیع سرکردگان افغان را نوازشات بسیار نموده، هر یک را به مناصب یوزباشیگری و مینباشیگری سرفراز فرمود. و از اموال و غنایم، آنچه توانسته کسب نموده بودند به ایشان بخشید. چند نفری از سرکردگان اکراد آذربایجانی، که از ایشان در محاربه کوتاهی و جبن ظاهر شده بود، به غضب قهرمان زمان گرفتار شده، دست و پای ایشان را بر یکدیگر بسته به میان شط افکندند.

چون خاطر جمعی از آن نواحی حاصل نمود، به کناره شط آمده، سراق جاه و جلال به اوج اقبال رسانیده، در آن منزل نزول اجلال فرمود.

۵۵

بستن جسر بر روی شط بغداد به نیروی دولت خداداد و معاونت رب عباد و وقوع حالات

چون به تأییدات ایزد منان و توفیقات ائمه انام بغداد کهنه به تصرف اولیای دولت قاهره درآمده، از نواحی سامره و کوفه و کربلای معلی ایلیچیان پا تحف و هدایا به پایه سریر اعلی آمده، [ایشان را] مورد نوازش پادشاهانه ساخته، رقم معافی به آن جماعت داده، قرین امیدواری روانه اوطان خود نمود.

و هر یک از سرکردگان آن دیار را به عطایای ارجمند سربلند ساخته، مقرر فرمود که از هر قبایل و عشایر و طوایف اعراب که در حوالی اردوی معلی نشین دارند، از آب بازان آنها با اسباب متعلقه روانه اردوی خاقانی نمایند، که آمده در ساختن جسر لازمه

اعانت به‌عمل آوردند. سرکردگان مذکور در مدت دویم قریب به ده هزار کسی از اعراب آب‌باز با اسباب و ضروریات آن روانه دربار عرش مدار نمودند.

و استادان صاحب وقوف و کشتی‌سازان چون فیلسوف جمیع مایحتاج جسر را حسب‌الفرموده یاریگ خان توپچی باشی به‌انجام رسانیده، زنجیر و طناب که از امورات اعظم بود، در دارالسلطنه اصفهان ساخته و آورده بودند.

چون آب‌بازان داخل رود پرشور گردیدند، اولاً از هر دو طرف آب درختهای قوی هیکل را تراش داده، در هر سمتی ده دوازده تنه چنار را در خاک نمودند، و بقدر یک‌هزار عدد سنبک را در قطار همدیگر بسته اولاً طنابی چون ران شتر از آب گذرانیده، در آن درختهای مذکور نصب نمودند، و سنبکها را بدان ریسمانها بسته مسدود نمودند، چون کار به اتمام رسید، بدان قراردادند که یوم دیگر زنجیر را بدان نصب داده اموال و دواب غازیان را بدان جانب عبور دهند.

به‌جهت نظاره و تماشای جسر، مقرب‌الخاقان میرزا زکی ندیم و حسعلی خان معیری باشی^۱ و مصطفی خان بیگدلی^۲ و علیمردان خان فیلی و جمع دیگر از امرا و خوانین بر بالای جسر برآمده، به‌نظاره و تماشا مشغول بودند، و به‌استادان تحسین و آفرین می‌نمودند، که ناگاه از چشم زخم روزگار و کج‌رویه‌های زمانه غدار جبری به آن عظمت و ریسائی به آن قوت چون تار عنکبوت از هم گسیخته، و گمی‌ها به‌سمت بغداد جدید روانه گردید.

چون صاحبقران زمان چنان ملاحظه نمود، که جمیع سرکردگان و سرخیلان در بالای تخته‌های جسر مانده، به‌سمت دارالسلام بغداد روانه شده، آه از نهاد آن حضرت برآمده، پابرنه از سر پرده بیرون دوید، آب‌بازان و گمی‌سازان را در آب افکنده، هر چند لازمه سعی و جهد را مرعی نمودند، آن رود آب چون تندباد آن گمی‌ها را پیش انداخته، به‌طرف مخالف می‌رفت. و صاحبقران گیتی‌ستان در کناره رود تا بک میل‌راه آمده، نزدیک به آن شده بود که به‌اصل آن بلده داخل شوند، که چند نفر آب‌باز صاحب وقوف خود را به‌مه‌ار آن گمی‌ها رسانیده، و سرمه‌ار را گرفته به‌کناره کشیدند. و سرداران صحیح و سالم بوده، از آن غرقاب فنا نجات یافته، به‌پایوس اقدس مشرف شدند.

و در آن روز فرح‌اندوز، حضرت گیتی‌فروز قریب به سه چهار هزار تومان به‌فقرا و مساکین آن نواحی عطا فرموده، به‌وظایف شکر‌گرایی جناب باری مشغول گردید. مجدداً در ساختن گمی و جسر پرداختند. در این مرتبه به‌اقبال بی‌زوال نادری و امداد و اعانت ائمه اثناعشری، جبری مانند سد اسکندر در نهایت خوبی به‌اتمام رسیده، و زنجیر قوی استحکام‌ناری را به آن تعبیه نموده، تخته‌های بسیار بر بالای آن کشیده،

۱- اصل: معیری باشی لقب معیرالممالک که فرزندان او هم تا دوره ما آن را داشته‌اند، ظاهراً در مساوره به‌سورت معیری باشی به‌کار می‌رفته، و آبراهام کاتوشی گوس نیز آنرا به‌همین‌سورت آورده است.

۲- اصل: بیگدلی.

چنان جبری طیار نمودند که در نیم ساعت نجومی بیست هزار گس بدان حدود عبور نمودند.

واکثر از راویان چنین ذکر نمودند که زنجیری که از دارالسلطنه امتهان آورده بودند، استادان به خدمت خسرو صاحبقران عرض نمودند که ضعیف و باریک شده، و هرگاه مجدداً به ساختن زنجیر دیگر مقرر می‌شد کار به طول کشیده معطلی در امور پادشاهی به وقوع می‌انجامید.

صاحبقران زمان از این مقدمه مشوش خاطر و رنجیده نُوخایر (؟) گردیده بود، که یوم دیگر استادانی که در کنارهٔ جسر زمین آن را بایر نموده، میخهای علیحده نصب می‌نمودند، ناگاه از یک سمت زمین بیلداران که به حفر آن اشتغال داشتند، موازی یک سلسله زنجیر عظیم که از ایام نواب کامیاب خاقان رضوان مکان شاه عباس - انارالله برهانه - بعد از تسخیر بغداد در آنجا پنهان نموده بودند بیرون آمد. و بندگان گیتیستان از دیدن آن زنجیر سجدهات شکر الهی را به جای آورده، مقرر فرمود که بروی شط کشیدند، و جسر مذکور به نحوی استحکام یافت، که همه روزه غازیان ظفر توأمان بهمرکب پرستیز سوار شده، از این طرف به آن طرف و از این سمت به آن سمت عبور می‌نمودند.

چون خاطر جمعی کامل حاصل نمود، مقرر فرمود که غازیان اردوی والا نیمه‌ای از آب عبور کرده، در کنارهٔ شط سنگر حصین مرتب نمودند. و فوجی از غازیان را روانهٔ بغداد کهنه فرمود که رفته به محافظت آن قیام نمایند، و نگذارند که احدی به این جانب عبور نماید.

صاحبقران زمان چون از ساختن جسر و سایر مهمات فراغت یافت، با خاصان درگاه و معتمدان دولتخواه به عزم زیارت و عتبه بوسی، درگاه ملایک پناه سابع ائمهٔ طاهرین (ص) امام موسی کاظم (ع) را به قدم شوق و اخلاص و طریق ارادت و اختصاص پیموده، به قرب وصول آن روضهٔ مقدسه و مشاهدهٔ شعلهٔ انوار قدسیه، از روی خلوص طویت و محض ظهور نیت و پاکی طینت، با امرای عظام و ارکان دولت سپهر احتشام خود را از مرکب نگوینا ساخته، از صهبای شوق مدهوش و ارجبین عجز و اقتقار بر خاک مذلت و نیازمندی مالیده، استمداد همت و طلب فتح و نصرت از حضرت رب العزم و بواطن فیض موطن ائمهٔ انام (ع) نموده، از آنجا به اعانت هادی توفیق احرام طواف مرقدگردون مطاف آن حضرت بسته، به آنجا پسندیده پیاده عازم گردید.

و چون خدام و الامقام آن روضهٔ فیاض الانوار از رسیدن مقدم شریف آن خسرو جم اقتدار اطلاع یافتند، به استقبال شتافته، آن سرور سلاطین دوران را قرین اعزاز و احترام داخل روضهٔ عالم آرا و قبهٔ عرش آسای آن حضرت نمودند. بعد از تلثیم آن عتبهٔ علیه، در تحت آن قبهٔ شریفه که محل اجابت دعوات و منتج حصول سعادات است، به لوازم دعا و زیارت و مراسم طاعت و عبادت [قیام]، و طلب آمرزش و مغفرت از درگاه

واحد بی‌ضت، و مسلت فتح و نصرت و توفیق کشورگشایی از درگاه الهی استغاثه می‌فرمود.

بعد از مبانی آداب زیارت، تصدقات و خیرات بسیار به فقرای آن نواحی داده، و تبدیلی چون قبه خورشید خاوری بر بالای روضه منوره مقدسه [برای] ضیاگستری نصب فرموده، و بیوتات و مهمانخانه‌جات و میان روضه منوره را به فروش ابریشمی و نمدهای گرمائی زیب و زینت داد. و به‌عمل سرکار عظمت مدار خاقانی مقرر داشت که مادامی که رایات جاه و جلال در این حدود نزول اجلال نارد، هر شب مقدار پنج خروار برنج مع اسباب متعلقه آن تسلیم خدمت سرکار فیض‌آثار آن حضرت (ع) نمایند، که طعام نموده، دروجه خدمه و فقرا داده شود.

چون آداب بندگی و حصول مقاصد پادشاهی را به‌عمل آورد، از آن درگاه ملائک پنا، مرخص شده، وارد اردوی معلی گردید.

در این [وقت] جمعی از طایفه افغانه و هزاره و تایینی و کولان آمده، به‌عرض مقدمش شهریار کیوان اقتدار رسانیدند که: چون به‌مرقد مطهر آن حضرت، بندگان گیتی‌ستان لوازم حرمت و اعزاز و اکرام مرعی و مبذول داشته، حسن ارادت و اخلاص خود را ظاهر نمودید، و همگی طایفه قزلباشیه در طوف مرقد منور آن معصوم مشغول‌اند، و اما رجاله و بیخردان بدحوصله بدون فرمان قضا جریان، به‌مقبره زبد مشایخ مکرم و گوهر دریای علم قانم حضرت امام [ابو] حنیفه اعظم رفته، بی‌حرمتی می‌نمایند، و فروش و اسباب و مایحتاج و قنادیل آن را تاراج نموده‌اند. استدعای این غلامان آن است که احدی متعرض مرقد مطهر پیشرو اهل تسنن نگردیده، ما را خجل زده روزگار و دلشکسته و بی‌اعتبار ننمایند.

چون بندگان عظیم‌الخصال از طایفه خدمتگزار و جاسپار این چنین ملتسی و شکایت را شنید، نظر به سلوک ملوک، و رویه کشورگشایی و سررشته امور پادشاهی، که باید هفتاد و دو ملت در اردوی دیشوکت به‌خدمات و سربازی مشغول شوند، و از روی امیدواری خدمت نمایند، بخصوص بنا به خاطر غنی‌خان افغان که مکرر در سفر و حضر خدمات شایسته از آن به‌وقوع رسیده بود، علی‌الخصوص در محاربه آن طرف جسر که اگر طایفه افغان پاداری نمی‌نمودند، احدی از آن غازیان به سلامت جان به ساحل نجات نمی‌رسانید، و چون مکرر در محاربات قوی دلاوریها از آن جماعت به‌ظهور رسیده بود؛ نواب اقدس صاحبقرانی ملتسی ایشان را مبذول داشته، از راه الفت و محبت درآمده فرمود که: چند نفر نسیجیان؟ به آن مکان رفته، و قدغن فرمود که احدی از غازیان قزلباشیه بدان جانب عبور نمایند. و هر گاه وارد گردند، از راه حرمت درآمده به طواف و زیارت و دعا مشغول شوند. و فروش و قنادیل نیز روانه [فرمود] که برده نصب نمودند. و به نحوی مقبره متبرکه و نعمة شریفه امام اعظم را آراسته نمودند، که از اول به‌هزار نحو زیب و زینت بهتر گردید.

چون آوازه حرمت و عزت آن گوتزد خاص و عام ولایت عربستان و آن دیار گردید، سکنه آن ملک هر یک به امیدواری تمام وارد درگاه جهانگشا گردیده، ملوک اطاعت و بندگی به گردن خود گرفته معاودت می نمودند، سوای جمعی از طایفه بنی عامر که در نواحی کوفه در میان ریگ روان می بودند.

هر چند صاحبقران زمان نزد ریش سفید آن طایفه که عبدالرحمن بود کس روانه نمود که وارد درگاه جهان پناه گردند، آن موشخوار چون موازی دوازده هزار عسرب نیزه دار مادیان سوار داشت، باد نخوت و غرور در دماغ خود افکنده، وارد حضور ساطع النور اعلی نگردید.

نادر دوران را از این طرز و طور و بدسلوکی ناخوش آمده، چند نفر از اعراب بادیه را به حضور خود طلب فرموده، عرض راه را تحقیق نمود. عربان عرض نمودند که از اینجا تا مکان جماعت اشرار موازی هشتاد میل راه است که چهل فرسنگ آن آب و آبدی ندارد، که هر گاه مرغان هوا بدان حدود افتند از عطش و تشنگی و گرما چون سینه عاشقان بینوا کباب می گردند. و سیاه قرباش را رفتن به آن حدود امری است محال، و آرزویی است بی مالک، که اگر ملاحظه آن راه نمایند از رفتن نادم و پشیمان خواهند گردید، اما ندامت و پشیمانی سودی نخواهد داد.

بسکه دریاب حرکت غازیان و عطش و بی آبی عرض راه به خدمت دارای زمان عرض نمودند، اراده نمود که تنبیه معاندین آن حدود را موقوف نماید، اما رنگ غیرت صاحبقرانی در تلاطم آمده، در اندیشه و خیال و کدورت روزگار بسر می برد، که به چه نحو تنبیه و تأدیب متصدین و اشرار اعراب را نماید، که خانعلی خان کولان که مأمور قراولی سمت ارزن الروم بود، وارد حضور جهانگشای اقدس گردیده، آثار ملال از ناصیه همایون مشاهده نمود. چون مردی قدیمی و به نواب اعلی فدوی بود، در مقام عرض درآمده [گفت]:

الهی در جهان ای خسرو دین	نگردی هیچ در اندوه و غمگین
ز دست روزگار و چرخ بدکار	نیایی از جهان هرگز تو آزار
همیشه خاطر ت شاد و دل افروز	شود روشن شبت پیوسته چون روز
به عالم سرور این سرورانی	به گردون مهر و ماه آسمانی
چه غم داری که هیچت غم نباشد	چه کم داری که هیچت کم نباشد

باعث ملال خاطر اشرف چیست؟ مگر از این غلام اخلاص فرجام غباری بیرامون خاطر اشرف گردیده، یا از مخالفین دولت کدورتی بر طبع همایون راه یافته؟ آرزوی این عقیدت بنیان این است که چگونه رنجش خاطر آفتاب اثر را مقرر فرمایند.

صاحبقران زمان چون علاقه بسیار و توجه زیادی به آن داشت، از راه شفقت درآمده، فرمود که جمعی از طوایف اعراب عامری که در نواحی کوفه می باشند، سر از متابعت و انقیاد پیچیده، خود را به میان خامه های ریگ روان و مکانهای بی آب و نان کشیده، و اکثر اوقات سوار مادیان عربی گردیده، از اطراف اردوی کیوان بوی درآمده، بدتاخت و تاز مشغول اند. و حال که استفسار جا و مکان آن طایفه می نماییم، می گویند که عرض

راه آبادی ندارد، وبدون ریگ روان و خار مغیلان چیزی در آن بیابان وجود ندارد، و هرگاه اراده نماییم، که فوجی از غازیان را بر سر آن جماعت بفرستیم، از آن اندیشه می نماییم که مبادا در عرض راه به جهت عدم آب و علوفه دو آب عسرت کشیده، در معرض تلف درآیند، و کاری از پیش نرود.

خانعلی خان کوکلان عرض نمود که: هرگاه از ممکن عز و جاه امر و مقرر گردد، این غلام با جماعت کوکلان و تایمنی و سیستانی رفته، جمعیت آن طایفه اشرا را پراکنده نموده، همگی را قتل و اسیر به درگاه جهان پناه حاضر نماییم. بندگان صاحبقران فرمودند که: چاره راه [را] چگونه خواهی نمود؟

عرض نمود که: مکرر از نواحی اترک که به سمت منقشلاق و دشت قیچاق عازم شده ایم، مشکها و رایبدها برداشته می فرسخ و پنجاه فرسخ راه طی نموده ایم تا به مقصد رسیده ایم. حال الحمدلله به اقبال ابدع مال صاحبقرانی در کمال سهولت رفته سلك جمعیت آن طایفه را متفرق و اسیر نموده، به درگاه جهان پناه بیاورم.

نواب صاحبقران سخنان مشارالیه را سنجیده، در دم بقدر هشت هزار کس از نامداران فیروز جنگ و جهادگران با فرهنگ به اتفاق خانعلی خان و باقی سرداران از هر جماعت خود همراه نموده روانه فرمود.

و خانعلی خان غازیان را مقرر فرمود که هر يك موازی سمشك آب برداشته عازم شدند و در حین ورود کوفه، که در این اوان [که] سنه مذکوره است، خراب و ویران شده، از آن منزل آب برداشته، چند نفر از اعرابی که بلدت آن سرزمین [را] داشتند، با خود برداشته، به ایلتار تمام روانه شدند، چون قدر ده میل راه در میان ریگ بیابان آمدند، بر سر چاهی آمده، و در آنجا آب بسیار در مشکهای خود نموده به سرعت عازم گردیدند.

چون سه شبانه روز در آن شدت و حرارت هوا، که بره سما در قنور تفسیده هوا بریان گردیده بود، راه طی نمودند، گرمی و شدت هوا به مرتبه ای به غازیان راه یافت، که آنچه آبی که برداشته بودند، همه را صرف نموده، صدای العطش در آن بیابان به اوج فلك اثیر رسانیدند.

اما خانعلی خان موازی یک هزار رأس دو آب را که رایبه بار نموده [بود] به احدی نمی داد، چون در آن روز بقدر ده میل راه طی نمودند، گذر ایشان بر بادیه ای افتاد، که باز بلند چرخ از هوای آن نتوانست گذشت، و فهم تیز تگ و وهم تند دو چون قطب دولاپی به گرد آن نتواند گشت، هر تپه اش کوه بلایی، و هر وادیش از محنت دریایی، سپهر از آتش سوختگاش خاکستری، و مهر در میان آن سوزان اخگری، گوش هلال را از عکس حلقه ماراش زیوری

آنچنان بر خطر بیابانی که سلامت فرست از آن جانی چون خرگاه سپهر از شعله آفتاب گرم، و بساطش چون قاقم و سنجاب نرم دید،

وسدای المعطش نامداران بهایوان کیوان راه یافت، سردار مشارالیه آبهایی را که در رایبه‌ها داشتند، برغازیان رسد نموده، و مردم را تسکین داده روانه گردید.

چون دویوم دیگر راه بریدند، به غیر خار مغیلان و ریگ بیابان چیز دیگری به ایشان نرسید، وبالمره قطع حیات نمودند. بسیاری از مراکب سقط شده و از شدت گرما از رفتن مانده، غازیان مضطر گردیده، از جماعت اعرابی که بلدیت آن راه می‌نمودند تحقیق نمودند، معلوم شد که راه را غلط کرده بودند. سردار والاتار آن چند نفر دلیل را به قتل آورد.

چون قطع حیات نمودند، آن خان جلالت نشان غازیان را درمیان آن ریگستان تزلزل فرمود. و خود موازی یکهزار نفر از نامداران را برداشته، از میان اردو به سمت جنوب آن حدود عازم گردید. چون بقدر یک میل راه طی نمودند، از حرارت و شدت باد سموم اسبها از رفتار، و زبان غازیان از گفتار مانده، درمیان ریگ تزلزل نمودند. و خانملی‌خان با دینه گریان و سینه بریان بر گوشه‌ای رفته، به مناجات و استغاثه درگاه احدیت مشغول شد، و گریه بسیار نموده به خواب رفت، در عالم رؤیا معلوم غربا و مقتول کریملا حضرت سیدالشهدا را به نظر آورد که به لفظ گوهریار فرموده که: برخیز که به آب رسیدی.

چون دیده گشود، شادمان به دور و دایره خود نگاه کرد احدی را ندید. خامه ریگ بلندی را به نظر درآورد. آن مرد پیر با محاسن سفید و دل پرامید خود را به بالای آن خامه ریگ رسانید. چون به زیر پا نظر نمود، گوسفندان بسیاری دید که به چرا مشغول‌اند، و سطح زمین که قریب یک میدان می‌شد، جام آب بسیاری بود که گوسفندان خود را آب می‌دادند. چون چنان دید شکر ایزدی به جای آورده بهتره قشون عود نموده ایشان را با مرده آب تسلی داد.

و چنان اندیشید که هرگاه بدون تأمل روانه سرچام گردد، مبدا مخالف خبردار شده، کار ضایع شود. لابد چند نفر از کسان خود [را] روانه نمود که غازیان را مرده آب داده، بزودی وارد گردیدند. چون غازیان از نسیم روح و بدن مطلع گردیدند، از مکان خود حرکت نموده، وارد نزد سردار مذکور گردیدند. و در زیر آن خامه ریگ روان دسته‌های سپاه خود را مضبوط نموده، به هیئت اجتماعی عازم آن حدود گردیدند. چون شبان را چشم بر آن لشکر ناگهان افتاد، اراده آن نمود که فرار نماید. غازیان دور و دایره آن‌را فرو گرفته بودند، خود را در غرقاب فنا دید، ناچار زبان صحر گشوده وارد حضور و بستگیر نامداران موفورالسرور گردید. و غازیان نحوی نمودند که احدی از آن جماعت به جانی عبور نتوانست نمود. و غازیان در سرچاهها تزلزل نموده، خود را و دواب خود را سیراب نموده، از تشنگی نجات داده، جان تازه و روان بی‌اندازه حاصل نمودند.

چون خاطر خود را بالکلیه از تشویش آب نجات دادند، از جماعت اسرا مکان عبدالرحمن عامری را تفتیش نمودند. گفتند: از اینجا تا محل سکنای آن جماعت پنج میل راه است، و عبدالرحمن خود ده یوم می‌شود که یا سه‌هزار نفر به تاخت اردوی

قرلباش رفته. خانعلی خان دوشبانه روز در آن نواحی توقف، و آسوده و استراحت نموده، در یوم سیم با غازیان در حرکت آمده، بسر آن جماعت عازم شدند. چون آفتاب جهانتاب بر قطب فلک دولاب راست ایستاد، و عالم ظلمانی را چون سینه صاف ضمیران روشن و نمایان نمود، بر فراز خامه ریگ برآمده، چون ملاحظه نمودند در آن پهن دشت خیمه و سراپرده و سیاه خانه بسیار [و] از حد بشمار به نظر درآوردند. و آن طایفه از تقدیرات فلک غافل و از افعال و کردار خود در تغافل، که ناگاه آن لشکر رزمخواه از فراز آن خامه ریگ چون شیر و یلنگ و یا چون شهباز زرین بال، و چون سیلاب کوه مال رو بر نشیب نموده، اولاً برای خوف و رعب اعدا جمع کثیری از مردان آن طایفه را طعمه شمشیر آبدار نموده، در خاک و خون نشانیدند.

و خانعلی خان و علیمردان بیگ افشار و ندرخان تایمنی چنان اراده نمودند که جماعت مذکوره را کوچ داده، روانه دربار معدلت مدار خاقانی گردند. همگی به این امر راضی شده، آن گروه را تماماً با مال و دواب حرکت داده، روانه اردوی ظفرشکوه [نموده]، و از راهی که آن طایفه خود بلدیت داشتند، عازم و روانه شدند.

و چند نفر از مشایخ آن طایفه را نزد سردار عظیم الوقار آوردند، ایشان عرض نمودند که: اگر به غازیان قدغن فرمایند که دست درازی بسیرت و ناموس ما ننمایند، باعث خشنودی و امیدواری این فقیران خواهد گردید! خانعلی خان و سایر سرکردگان سپاه بر آن طایفه ترحم نموده، به غازیان قدغن نمودند که متعرض ناموس آن جماعت نشده، گذارند که به خاطر جمعی روانه گردند!

اما از آن جانب چون عبدالرحمن از نواحی [اردو] تاخت و تاز نموده، مراجعت به اوطان خود نمودند، در این وقت چند نفر از فراریان میان ایلات آمده، مقدمه ورود [غازیان] و اسیر نمودن طوایف را حالی و خاطر نشان نمودند. آه از نهاد آن برآمد، و هر چند اندیشه نمود که چاره استخلاص طوایف خود نماید، چاره‌ای به جز درگاه صاحبقرانی نیافته، باروی سپاه شمشیرهای خود را به گردن افکنده، با موازی سه هزار نفر وارد اردوی کیوان پوی گردید.

چون مقدمه ورود آن را به عرض عاکفان سده سنیه اعلی رسانیدند، عبدالرحمن مذکور را به نظر اقدس طلبیده، و از سرکشی و طغیان آن سؤال نمود. در جواب عرض نمود که امیدمن به درگاه گیتی‌ستان چنان است که مرا و طایفه مرا به حضرت امام حسین (ع) ببخشی، و هرگاه تقصیرات مرا به عفو مقرون نفرمایی، تورا به سیدشهادت نیز سوگند می‌دهم که مرا مقرر فرمایی تا به قتل آورند، که چنین حادثه را نمی‌توانم دید.

نواب صاحبقران چون تضرع و زاری آن را ملاحظه نمود، دریای عنایت و مروت صاحبقرانی به تلاطم درآمده، تقصیرات آن و طایفه آن را به مظلوم کربلا و سیدشهادت بخشیده، به خلائع ملوکانه آن را سزاوار نموده، کماکان به بزرگی طایفه خود برقرار نمود. و رقم مطاع به عهده خانعلی خان کولان قلمی فرمود که: چون به اراده و [] قزلباش و فرمایش صاحبقرانی، آن نره شیر بهادر ترکمانی قدم مردی و مردانگی در

بیابان خونخوار و ریگ آتشین کردار گذاشته، به سعی و جهد بسیار و عطش غازیان نامدار، رفته متعربین و سرکشان اعراب را بهرنجیر غضب قیامت لهب همایون ما کشیده، عموماً ذکور و انان آن طایفه را بهرعب و هراس برداشته، وارد درگاه جهانگشا می‌گردد، در این وقت عبدالرحمن عامری با موازی سه‌هزار نفر اعراب روسیاه وارد درگاه خلاق‌پناه گردیده، عنبر تقصیرات خود و ایلات و احشامات [را] که الحال اسیر سرپنجه تقدیر گردیده‌اند، مطالبه نمود، از آنجا که فضل جناب ممدیت الهی شامل حال بندگان خیرمآل ما بود، آن عالی‌مترت را با توابع و عشایر به‌سرور انبیا و خون ناحق سیدالشهدا بخشیدیم، که در هر مکانی که وارد گردند، اسرای مذکور را تسلیم [او] نموده، معاونت به‌اردوی ظفر شکوه نمایند.

و ارقام مطاعه را مصحوب یساوان و عبدالرحمن روانه نمود.

چون مومی‌الیه از خدمت صاحبقران زمان مرخص شد، پای دولت در رکاب سعادت آورده، چون برق لامع در نواحی کربلای معلی درکنار آب فرات به اسیران گلخن ملال و طالبان گلشن‌وصال رسید. اسیران و ایل و متابعان به استقبال آن نیک‌مآل سراپای برهنه دویده، از آن مژده مفرح‌اثر اکثر از آن طایفه بهره‌ور گردیدند. چون خاسلی‌خان و سرکردگان از مضمون رقم مطاع اطلاع یافتند، دردم خانواری مذکور را تسلیم عبدالرحمن نموده، اسباب و اموال آنها را نیز رد نمودند.

و عبدالرحمن موازی دوازده‌هزار رأس اسب عربی باموازی یکصد هزار گوسفند به‌عنوان پیشکش به‌نظر اقدس رسانید، و خانواری خود را در آن حدود در مکان اول جابه‌جا نموده، به‌اتفاق سرداران رواه حضور ساطع‌النور گردانید.

و در حین ورود سرداران، حسب‌الفرمان شهریار گیتی‌ستان، جمعی از خوانین و امرا استقبال نموده، به‌اعزاز و اکرام وارد درگاه فلك احتشام گردیدند. و بندگان اقدس کمال شفقت و مرحمت به‌آنان نموده، از وقایع عرض ره استفسار فرمود. خانعلی‌خان به‌نحوی که رو داده بود، و مقدمه خواب دیدن و عطش غازیان را حالی رای الهام‌آرا نمود. بندگان اقدس چون اعجاز آن خلاصه ایجاد را شنید، اراده زیارت مرقد منور کنند خبیر و پادشاه دین پرور-علی مرتضی و کربلای معلی [را] نمود. و عبدالرحمن را مرخص فرمود، که رفته ایلات خود را سکنی نموده، به‌اردوی والا مراجعت نماید.

و دور و دایره بغداد را احاطه نموده، مقرر نمود که بروج بسیار تعبیه نموده، قراول گذاشتند، که احدی عبور نتوانست نمود. و بغدادیان از عزم [آذوقه] برگرسنگی ناکار، و برخی فرار نموده، وارد اردو می‌گردیدند. و فقیر و فقرا قریب به سی‌چهل هزار نفر هلاک گردیدند.

و همه روزه احمدپاشا چاباران به‌درگاه خوانکار فرستاده، کمک و امداد می‌طلبید. چون قاصدان وارد گردیده خاطر جمعی می‌دادند که متعاقب سرعسکر مقرر شده وارد

می‌گردند، احمدپاشا یوم‌بیوم در قلمه‌داری لوازم پاداری را معمول و مرتب می‌داشت.

۵۶

دربیان رفتن خسرو صاحبقران زمان به شرف زیارت عنتاب عالیات سدره‌نشان حضرت اباعبدالله الحسین و کاروانسالار اهل یقین حضرت امیر المؤمنین

چون حضرت صاحبقران و آن خسرو ممالک‌ستان خاطر مودت ذخایر خود را از لوث وجود ناممدود عبدالرحمن عامری جمع نمود، دور و دایره قلمه بغداد را چون نگین خانه انگشتر احاطه نموده، عزم طواف [درگاه] ملائک مطاف سرور شهدا و شهید کربلا در خاطر خطیر همایون سرزده، با جمعی از سرداران سپاه و توفیق‌یافتگان آن درگاه، عنان عزیمت به صوب آن مکان اقدس و بلده مقدس معطوف فرمود.

سرداران و سرخیلان عساکر نصرت‌آئین را جابه‌جا قرار داده، اختیار رتق و فتق مهمات اردوی کیوان شکوه را به دست امام‌مورسی‌خان افشار قرارداد.

بعد از وصول به آن مشهد عنبرینا و مرقد جنت‌آسا شرایط زیارت [را] چنانکه باید و شاید به عمل آورده، روی نیاز بدان تربته با رتبت سوده، با چشم اشکبار و دل غمگسار به زبان نیاز عرض حاجات ساز کرده، از روحانیت مطهره اباعبدالله الحسین و آن نور دیده سید کونین و سایر شهدا استمداد نمود. و از بار انعام و نذور و [عظایا] مطایای امانی و آمال مجاوران و خدام آن عتبه علیه عالی‌مقام را گرانبار ساخته، همگنان را به صلوات عاطفت نوازش فرمود.

و از اجناس نفیسه و گلابتون مکلل به جواهر، قبرپوشی ترتیب داده، و در صندوق تربت بهشت رتبت پوشانید، و سطوح و جدار و ارکان و دور و دایره آن قبه عرش‌نشان را به پرده‌های منقش بدایع آثار و رشته‌های مروارید آبدار زیب و زینت داده، چهارده قندیل طلایی تمام عیار، مدور به جواهرات از قبیل دانه‌های زمره و یاقوت و الماس و زبرجد بدان نصب نمود، [که] هریک چون آفتاب و سهیل یمانی بر سپهر آن قبه نورانی چون بروج دوازده گانه آسمانی قرار می‌بود. و چهار قبه طلا به دور مرقد با صفا نصب، و ساحت آن روضه خلدآیین را از فروش ابریشمی چون بهشت برین مسزین ساخت. و مناره‌ها که پیرامن آن عتبه سدره مرتبه هریک از پادشاهان ایران ساخته بودند، به مژگان اخلاص رفته، همگی را به فرشهای گوناگون و زیورهای از عقل بیرون بیاراست.

و جهت زوار و مجاوران آن روضه جنت‌آثار، از اطعمه و اشره فراوان و حلویات بی‌پایان، آن مقدار مقرر داشت که متوطنان و سکنه آن سدره بلند مکان را از تنقیص

راتبه هرروزه مطمئن خاطر گردانید.

و دوشب از روی اخلاص و اعتقاد تمام و خضوع و خشوع مالا کلام، از اول شب تا طلوع صبح در سر مرقد آن سرور بسر برده، آرزوی دارین خود را در زیر آن قبّه منوره، که محل اجابت دعا و استجابت ثنای صاحبقرانی بود، مسئلت نموده اشک گلگون از دیده پر خون جاری نموده، آرزوی بودن هنگام معادله کربلا و جان نثار نمودن در رکاب سیدالشهدا می نمود.

و بعد از اندای مراسم اخلاص، عنان ابلق گیتی ستانی چون خورشید آسمانی، بمصوب خطه شریفه نجف اشرف معطوف گردانید، و روی نیاز به آستان شاه چاره ساز و عتیقه قبله مرتبه شاه اولیا و مقتدای اهل دوسرا امامالمشارق والمغارب استدلاله الغالب علی بن ابیطالب (ص) سوده، به اقدام نیاز و اخلاص مراسم طواف آن روضه ملائک مطاف را به جای آورده، در آن حریم واجب التعمیم که قبله ارباب نیاز و کعبه اهل راز است، جهت اخلاص بر زمین عبودیت سوده، مطلبی را که در ضمیر ضیا تنویر داشت، از واهب متعال به این مقال مسئلت نمود.

که ای بخشنده جرم [و] گناهم
تویی بخشنده اقبال شاهان
ضعیفی را کنی گیتی ستانش
به ملک طوس دادی سرفرازی
تو کردی نادر گیتی ستانم
ز لطف توست همیشه سرفرازی
تویی شاهنشاه اقلیم عالم
ز نورت خردای صنع اله است
سراسر کوکب گردون و افلاک
به امیدت دل امید واران
ز راه لطف سوی من نظر کن
امید و بیم و فردولت از توست
غم و شادی کنج بی نیازی
چو کردی در میان عام خاصم
به شام غم مرا فیروز گردان
به این سرور که سردار انام است
که بر بدخواه آن فیروزی ام ده
و در دل نذورات قصد می نمود که: هرگاه لطف الهی شامل حال سپاه من گردد، گنبد گردون رفعت امام جمام [را] به تنگه طلا گرفته، روشنی بخش خورشید و ماه گردانم. و از فیضان روحانیت شاه نجف، آثار اجابت متقین گشته، بعد از گریه و زاری و نوحه و بیقراری، سر از گریه و سجده واهب المواهب برداشت، و خدمه و مجاوران آستانه کعبه مرتبه را به اصناف تعظیمات بهره ور ساخته، و همگی همت والا نهمت بر ترویج

تویی یار و مدد کار سپاهم
تویی روزی رسان مور و عاراز
دهی چندان غلام و بندگانش
در ایرانم نمودی بی نیازی
تو خواهی کرد مرا فرمانروایم (؟)
رعیت پرور و مکین نوازی
گدای درگهت گردیده حاتم
همان خرد عیان خورشید و ماه است
ز فضل تو شده دایم فرحناک
فرحناکند همیشه دردمندان
دعایم را مقارن با اثر کن
سر تخت و حضیض نکبت از توست
کلید فتح باب سرفرازی
سپهر آسا ز تو فر اسام
جناح همت نوروز گردان
تو را شیر و مرا مولاش نام است
به امدادش به فرخ روزی ام ده

آن آستان ملائک پاسبان، و ترفیه حال خدمه و مجاوران گماشت، و چهار عدد قندیل مدور به جواهر، چون چهار رکن عالم به ارکان آن روضهٔ جنت ارم قرار داد. و آنگاه همت از آن شاه اولیا و سرور انتقیا طلبیده، [با] جهان جهان حزن و حزن (؟) از آن درگاه بهشت آیین، رایت اقبال آیت جاه و جلال، به صوب دارالسلام بغداد معطوف فرمود.

و در عرض راه عبدالرحمن عامری با پیشکش بسیار وارد درگاه خلایق پناه گردید. نواب صاحبقران آن را رخصت انصراف داده روانهٔ مقصد نمود. آنگاه وارد دارالخلافة گردیده، شرایط زیارت امامین همامین الشمین و القمرین، مقتدا الاعالی و الاعظم ابوالبراهیم امام موسی کاظم، و مرجع ارباب الرشاد والرشاد امام محمد تقی الجواد (ع)، چنانکه در خور اخلاص و اعتقاد پادشاهان دین پرور سزد و شاید، به جای آورده، مجاوران و مشایخان آن مکان همایون را به اصناف اکرام و احسان مسرور و شادمان گردانید. سپس از مراسم زیارت ائمهٔ هدی (ص)، وداع آستان ملائک پاسبان نموده، وارد اردوی کیوان شکوه گردید.

سرکردگان و سرخیلان سیاه [آرزوی] خود را، هر یک که ایام عمر و جوانی را به غفلت و جاهلیت گذرانیده بودند، به خدمت استادگان کریاس گردون اساس عرض نمودند. و عازم عتبه علیه سدره مرتبهٔ علی بن ابیطالب گردیده، عرض حاجات و مدعیات خود را نموده، جبههٔ اخلاص بدان درگاه سوده، هر یک فراخور حوصله مجاوران و زوار آن سدرهٔ رفیع مرتبه [را] از نقدینه و زرینه به احسان و اکرام مسرور و شادمان ساخته، و از مجاوران آن درگاه و مشایخان آن بارگاه رخصت انصراف یافته، عنان عزیمت به صوب اردو معطوف نمودند.

بعد از ورود حضور ساطع النور اعلی، نظر به اخلاص و ازادت سرکردگان مجلس بهشت آیین، اکثر از سرکردگان را به انعام و نوازشات گوناگون سرافراز فرمود.

۵۷

ذکر وصول اخبار توپال پاشا سردار روم فرستادن رحیم خان گرایلی بر سر سلیمان بیه

راویان غم اندوز و مهندسان جهانسوز از تقاضای روزگار و گردش لیل و نهار ذکر می نمایند که: چون مکرر و موجد عرایض احمد پاشا به درگاه خوانکار روم و فرمانفرمای آن مرز و بوم رسیده، ناچار و لابد توپال پاشای وزیر اعظم [سابق] و عمده

امراء مکرم خود را مقرر فرمود که موازی سیصد هزار کس از نامداران و جنگجویان اسلامبول و شام و حلب و دیار بکر و دمشق و ارزن الروم و مصر [را] برداشته، به سرعت تمام و سررشتهٔ مالاکلام روائهٔ دارالسلام بغداد [گردند] و به دفع و رفع نادر صاحبقران اشتغال ورزد.

پاشای مذکور، نظر به فرمان دارای روم در تدارک عساکر منصوره پرداخته، توپخانه و زنبورکخانه و اثاثه اضافه از تصور [مطالعه] کنندگان این اوراق تدارک مایحتاج خود را دیده، روائهٔ بغداد گردید.

اما راویان صحیح روایت، ذکر می نمایند که: چون چاپاران سلطان محمود خوانتکار به جهت خاطر جمعی [احمدپاشا] از قسطنطنیه مرخص و عازم بغداد گردیدند، در حوالی بغداد به قراولان فیروزشان برخوردند، [که] ایشان را گرفته به نظر والا رسانیدند چون از ورود عساکر روم آگاه شد، با ندمای دوران و وزرای زمان خود چنان مشورت دید که اگر فوجی از غازیان را به سمت شام و آن نواحی فرستاده تاخت و تاز نموده زهر چشم معاندین و مخالفین آن دیار نموده مراجعت نمایند، خالی از وجه نخواهد بود.

در دم باباخان چابوشی و شاهقلی بیگ قاجار مروی و محمدرضا بیگ کپنکلو را سردار نموده، با موازی دوازده هزار کس روائهٔ توابع دیار روم نمود. باباخان سردار نظر به فرمان صاحبقرانی با غازیان نصرت قرین روانه گردید.

چون نواب صاحبقران از رفتن باباخان خاطر جمعی حاصل نمود، در این وقت به سمع همایون رسانیدند که: داود سلطان ولد بدسلیمان دلا قلعۀ خود مشهور به بیه ۲ دم جمع آوری علیق الدواب و سیورسات عساکر روم اشتغال دارد، هر گاه جمعی از نامداران و غازیان بر سر آن قلعه تعیین شوند، که رفته جمعیت آنها را متفرق نمایند، باعث تفرقهٔ غازیان روم و خوف ورعب آنها خواهد گردید.

بندگان گیتیستان محمدرحیم خان گرایلی و ابولی بیگ افشار و قاسم بیگ قاجار وصفی خان بغایری را با موازی شش هزار نفر، به تاخت و تاز قلعۀ سلیمان بیه و سرداش روانه نمود.

چون رحیم خان با عساکر فیروزشان از خدمت نواب صاحبقران مرخص و روانه گردید، در همه جا طی مراحل و قطع منازل نموده، در مکانهای بلند برای کسب هوا و تفنن کوه و صحرا نزول می نمود، و از مکان هموار و علفزار دوری نموده، همان تفرج و نظاره را مناط اعتبار دانسته قرار می گرفت، و دواب غازیان بدین علت عسرت می کشیدند، و به همین رویه وارد نواحی قلعہجات سلیمان بیه گردید.

و قریب یک هزار و پانصد نفر علی الغفله خود را به قلعۀ داود سلطان که در کنارۀ شط بغداد بود، رسانیده داخل آن قلعه گردیدند. و به اسیر نمودن دختران ماه سیما و پسران خورشید لقا و کسب مال و مواشی اشتغال ورزیدند. چون اهل آن قلعه از

۲- بیه تعبیر از طویف بابان است که اطراف سلیمانیه و سنتلیج سکونت دارند و شعبه ای از کرماج هستند. (حاشیۀ لب تواریخ اردلان ص ۳۵).

ورود و دخول سیاه مخالف آگاه گردیدند، بدون تأمل و تکرر قطع حیات ومات و سیرت و ناموس خود را کرده، دست بر شمشیر وحمله به غازیان قزلباش نمودند. و نامداران چون مشغول کسب مال بودند، هریک در کوچه و محله متفرق شده بودند، چون شورش و وفور آن طایفه را مشاهده نمودند، هریک از گوشه‌های قرار بر فرار داده می‌رفتند. و رحیم‌خان چون از گرفتن قلعه مطلع شد، نسقچیان را قلعن فرمود، که غازیان را تنبیه نموده، از قلعه بیرون نمایند. چون غازیان هجوم مخالفان و مؤاخذه و بازخواست نسقچیان را ملاحظه نمودند، هریک غنایم و اموال و اسیری [را] که کسب نموده بودند، برداشته بیرون آمدند. و سردار مشارالیه بسیاری از غازیان را تنبیه نمود، که بندگان خدیو زمان مرا به گرفتن قلعه مأمور نترموده، و شما بدون رخصت خود را عرضه تیغ و شان نمودید.

و دور و نواحی قلعهجات و توابعات را اسیر و قتل نموده، مال مرفور و غنایم نامحسور از استران برق رفتار و شران کوه کوهان پاد کردار و گوسفند و عوامل بسیار آورده، عازم درگاه معلی شدند.

بعد از رسیدن به اردوی کبیران بوی، اسرا و اموال را از نظر آن خسرو صاحب اقبال و آن شهریار بی‌مثال گذراندند. رحیم‌خان و سایر رؤسا نوازشات بیکرانه یافته، به خلع گرانبه امتیاز برای امثال و اقربان گردیدند.

اما بعد از رفتن سرکردگان، بعضی از غلامان که در سفر مذکور همراه بودند، چگونگی نزول و حرکت عرض راه و تسخیر قلعه مذکور به سعی و جهد ابولی بیگ افشار، و قلعن نمودن و بازداشتن غازیان را از تصرف قلعه و سایر مقدمات راه، مشروحاً به خدمت ایستادگان پایه سریر معدلت بنیان عرض نمودند.

بنندگان والا را از استماع این حرکات غضب در ناصیه همایون پدید آمده، رحیم‌خان را طلب نموده، مورد عتاب و خطاب ساخته، در فراشخانه محبوس فرمود. چون مدت، چهل یوم در حبس و قید ماند، چون مشارالیه از جمله ندما و محرمان خاص بود، عنایت خسروانه آن را مرخص نموده، مورد نوازش و تعلقف بیش از پیش ساخته، ادیس محفل اختصاص گردانید.

و رحیم‌خان با خود نذر نموده بود، که هرگاه از آن بلیه نجات یابد، خود را به آستان عرش بنیان و کیل کارخانه اله حضرت سرور اومیا علی مرتضی رسانیده، به جا روپ کشی آن عتبه علیه مشغول شود. و شب و روز به آرزوی آن درگاه و به عهد خود وفا نمودن می‌بود. تا اینکه از تقریبات آن درگاه عالمیان پناه، به عرض رسانید که آرزوی زیارت دارم، حسب فرمان مرخص شد که زیاده از پنج یوم توقف ننمایند. و رحیم‌خان در نهایت امیدواری و شوق مرخص، و وارد آستان آرزوکش جهانیان گردیده، به جاووری آن مقام گردون غلام قیام نمود.

و عرایضی در خصوص توقف آن مکان مقدس مشتمل بر این ارسال داشت که: چون ایام عمر و جوانی را در معرض نادانی در خدمت صاحبقرانی صرف نمودم، و به جهت قلیل تفسیری مأخوذه بند و زندان گردیدم، و این عمر پنجروزه [را] که سواى